**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۳/۰۹/۹۲ امارات معتبره - تفصیلاتی در حجیت ظهور - حجیت ظواهر قرآن

**حجیت ظواهر (روایاتی که از تفسیر قرآن به رأی نهی کرده است)**

صحبت در مورد روایاتی بوده از تفسیر قرآن به رأی نهی کرده بود به اینکه مفاد این روایات چیست مرحوم شیخ انصاری این روایات را دو نوع احتمال در موردشان مطرح می‌کنند می‌فرمایند که یک احتمال این هست که مراد از رأی، یعنی مراد از این روایات نهی از اعتماد بر اعتبارات ظنّیه در تفسیر قرآن هست که بازگشتش بر اعتماد به استحسانات است یک احتمال دیگر این هست که این روایات در مقام نهی از استغناء، یعنی نهی از اعتماد به ظهور بدوی کلام و عدم مراجعه به قرائنی که این ظهور بدوی را از بین می‌برد حالا قرائنی که عمده قرائن روایت اهل بیت (علیهم السلام) هست البته اختصاص ندارد ولی قرائنی که قرائن عقلیه و قرائنی که در سایر آیات قرآنی هست همه اینها را شامل می‌شود ولی عمده‌اش روایاتی که از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده و در واقع بازگشت این نهی به استغناء در تفسیر از اهل بیت (علیهم السلام) هست ایشان معنای اول را استبعاد می‌کنند می‌گویند که استحسان و قیاس در جایی هست که نصی نباشد اما در جایی که نصی وجود داشته باشد جای اجتهاد رأی نیست اجتهاد رأی در جایی هست که نص نباشد این است که مثلاً آن روایت معروفی هم که از معاذ بن جبل هست که استناد می‌کنند به آن روایت در بر قیاس. تعبیرش این هست که حضرت از او سؤال می‌کند که تو با چی فتوی می‌دهی؟ می‌گوید به کتاب خدا و سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم). می‌گوید اگر نبود چی؟ می‌گوید «أجتهد رأیی» اجتهاد رأی را در ظرف نبودن نصوص مطرح می‌کند. پرسش: کی از معاذ سؤال می‌کند؟ پاسخ: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم). طبق این روایات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) از معاذ سؤال می‌کنند که چکاری می‌کنی؟ حضرت می‌فرمایند «رحمک الله» تحرم می‌کنند برایش و کأنّ رفتارش را تأیید می‌کنند. حالا بحثهای جدّیی در این روایت وجود دارد متناً و

سنداً نمی‌خواهم وارد بحث بشوم. بحثم این است که آن تصوری که وجود دارد در مورد قیاس این هست که جایگاه قیاس بعد از نبود نص است والا اگر نص باشد به قیاس اعتماد نمی‌شود. بعد ایشان تأیید دیگری را می‌آورد در واقع آن معنی استبعداد می‌کند معنای اینکه این روایات در مقام نهی از استغناء از معصومین (علیهم السلام) هست می‌فرماید که در واقع این روایات ناظر به مفسرین اهل تسنن مثل ابوحنیفه و امثال اینها هستند که اینها در واقع خودشان را مستغنی از اهل بیت (علیهم السلام) می‌دانستند و به اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه نمی‌کردند این محصل فرمایش شیخ هست. ولی به نظر می‌رسد که هم در کتابها نقل شده اصحاب قیاس ظواهر را براساس قیاس تأویل می‌کنند و به تأویل نصوص براساس قیاس می‌پردازند من فرصت نشده به منابع اصلی مراجعه کنم ولی نقلیات منابع متأخر، بعضی کتابهای ما هست که اشاره می‌کنند که اصحاب قیاس در مقام تأویل ظاهر با نص هستند باید در کلمات اصلی خود آنها علی القاعده باشد در روایات هم اشاره به این مطلب دارد که اصحاب قیاس، اصحاب تأویل نص هستند من جمله دوتا روایت من یادداشت کردم که هر دو روایت هم صحیح السند هست. جامع الاحادیث ج1، رقم 494 با سند صحیح از ابن ابی عمیر نقل می‌کند «ابن أبی عمیر عن غیر واحد عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال لعن الله أصحاب القیاس فإنهم غیروا کلام الله و سنة رسوله (صلی الله علیه و آله و سلّم) و اتهموا الصادقین (علیهم السلام) فی دین الله»، «غیروا کلام الله و سنة رسوله (صلی الله علیه و آله و سلّم)» ظاهراً اشاره به همین هست که سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) را از آن معنایی که، همان «غیروا کلام الله» هم به همین معناست نه اینکه تحریف لفظی کردند بلکه تحریف معنوی کردند کلام خدا از آن معنای خودش تغییر دادند سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) را تغییر دادند و در واقع تأویل کردند تحریف معنوی در آن وارد کردند از این روشن‌تر عبارت حدیث دیگر است که در جامع الاحادیث ج1، رقم 517، با سند صحیح از زرارة بن اعین نقل شده «قال: قال لی أبو جعفر محمد بن

علی علیه السلام یا زرارة إیاک و أصحاب القیاس فی الدین فإنهم ترکوا علم ما وکلوا به و تکلفوا ما قد کفوه یتأولون الاخبار و یکذبون علی الله عز و جل» اخبار را تأویل می‌کنند «یتأولون الاخبار و یکذبون علی الله عز و جل» این است که این تقریبی که مرحوم شیخ ذکر می‌کنند که اینها اهل عمل به قیاس و استحسان در صورت فقدان نص هستند نه در صورت وجود نص نه این طور نیست آنها در صورت وجود نص هم با قیاس آن را تأویل می‌کردند. خب یک تقریب دیگر ممکن است به نظر برسد آن این است که قیاس اجتهاد شخصی نیست ظاهر این تعبیرات «فسر القرآن برأیه» این هست که یک نوع رأی شخصی هست و یک رأیی که به خود شخص مستند است اما قیاس یک امر عمومی است این طور نیست که مشابهت بین اصل و فرع را فقط قیاس کننده درک کند اختصاص به او داشته باشد نه قیاس یک امری است عمومی این است که اگر تعبری این بود «من فسر القرآن بالرأی» حملش بر این معنی خوب بود اما «فسر القرآن برأیه» با کلمه ضمیری که رأی به او اضافه شده نشانگر این هست که یک نوع استنباط شخصی باید باشد و این مثلاً قیاس و استحسان این طوری نیست. پرسش: ... باشد یعنی برأیه رأیی که اعم از آنکه فقط به ذهن ... پاسخ: نه رأیه اعم نیست. پرسش: ... پاسخ: نه رأیه یعنی رأی من پرسش: ... پاسخ: نه رأیی که رأی من است والا رأیی که عمومی هست رأی من نیست. کتاب من کتابی که در کتابخانه هست من هم از آن می‌توانم استفاده کنم که کتاب من نیست که. پرسش: ... می‌گوید این نظر من است دیگران هم این نظر را گفته‌اند پاسخ: نظر من ؟؟؟ هست یک خصوصیتی برایش داشته باشد. پرسش: یعنی اعم باشد دیگر ... پاسخ: نه نمی‌شود نه‌خیر درست نیست می‌گوید من کتابم را همراه خودم می‌آورم. کتابم را، کتابی که در کتابخانه است من هم می‌توانم استفاده کنم دیگران هم می‌توانند استفاده کنند کتاب من نیست که کتاب من ظاهرش یک نوع خصوصیتی در آن هست. این، این طوری است. ولی به نظر می‌رسد که در مورد قیاس هم یک نوع، ولو بعضی افراد قیاس به ذهن افراد هم می‌رسد ولی اعتباری که اینها برای قیاس قائل بودند به اعتبار این نبوده که این نظر را دیگران هم داشته باشند یا نداشته باشند.

قیاس می‌گوید آن استنباطی که خود شخص مجتهد انجام می‌داده آن را برایش اعتبار می‌بخشیدند ولو عملاً خارجاً این رأی، دیگران هم ممکن است مطابق آن رأی باشند ولی به اعتبار مطابقتش با دیگران این را معتبر نمی‌دانستند کما اینکه فرض کنید فتوی، ما می‌گوییم که این فتوای من است ممکن است فتوای دیگران همین باشد ولی چون این فتوی از این جهت که فتوای من است معتبر هست می‌شود آن را به من نسبت داد و مؤید این مطلب هم این هست که آن روایت معاذ بن جبل را که آقایان استشهاد به آن می‌کنند در مسئله قیاس، حالا صرفنظر از بحثهای سندی و بحثهای دیگری که هست آن این است که تصورشان این هست که ... روایت این هست می‌گوید «بماذا تفتی» می‌گوید «بکتاب الله و سنة‌رسوله» بعد می‌گوید که اگر در کتاب و سنت نبود می‌گوید «أجتهد رأیی»، «أجتهد رأیی» را می‌گویند مراد قیاس است ولو مناقشه شده که اجتهاد رأی از کجا در این خوابیده که خصوص قیاس است؟ و امثال اینها ولی بحث سر این هست که تصویری که طرفدران قیاس داشتند این بوده که «أجتهد رأیی» بر قیاس قابل تطبیق است یعنی بحث من این است که می‌گویم مؤید است از این جهت که آنها «أجتهد رأیی» را بر کاری که خودشان انجام می‌دادند قابل تطبیق می‌دیدند پیداست که یک نوع شخصی بودن استنباط در آن هست یک نوع اعتبارش به اعتبار این هست که رأی من هست و نظر من هست. این است که به نظر می‌رسد مانعی ندارد این عبارت را آن معنی بگیریم ولی شاهدی بر اینکه خصوص این معنی باشد من پیدا نکردم. اما روی هم رفته به نظر می‌رسد که سه معنی در این روایت متصور هست محتمل هست که بعضی‌هایشان مؤیداتی هم از روایات دارند یک معنی، معنایی است که این روایت می‌خواهد بگوید براساس رأیی که از قبل انتخاب کردید قرآن را تفسیر نکنید اول نظر و انتخاب کنید بعد بخواهید بر قرآن آن نظرات تطبیق کنید که خارجاً‌بسیار شایع بوده من نگاه می‌کردم تفسیر فخررازی را در این بحث ارث که داشتیم کاملاً مشخص است که دیدگاه‌های قبلیش را انتخاب کرده می‌خواهد ببیند چطوری آرای شافعیه را از قرآن می‌شود در آورد یک حرفهایی گاهی اوقات مطرح می‌کند که در صدد این نیست که بفهمد

قرآن چی می‌گوید در صدد این است که می‌شود قرآن را با آراء شافعیه سازگار کرد تلاش می‌کند که قرآن را با آراء توجیه کند این روایتی که در جلسه قبل هم اشاره کردیم مؤید این مطلب هست که در بحار جلد 29 صفحه 423 حالا یک تکه عبارتش را یکبار دیگر بخوانم بد نیست «قال النبی (صلی الله علیه و آله و سلّم): لعلیّ إنک ستقاتل بعدی الناکثة والقاسطة والمارقة وتجاهد من أمتی کل من خالف القرآن وسنتی ممن یعمل فی الدین بالرأی، فلا رأی فی الدین، إنما هو أمر الرب و نهیه» تعبیر این هست «إذا کان ذلک فاقتصر علی الهدی إذا قومک عطفوا الهدی علی الهوی، و عطفوا القرآن علی الرأی فیتأولوه برأیهم بتتبع الحجج من القرآن بمشتبهات الاشیاء الطارئة عند الطمأنینة إلی الدنیا» این طوری فکر می‌کنم معنای عبارت باشد که به وسیله امور مشتبه‌ای که وجود دارد یعنی قرآن را با تتبع حججی که در جستجوی برهانهایی از قرآن هستند که به نفع آن هوایی که قبل انتخاب کردند استفاده کنند نه اینکه می‌خواهند معنای قرآن را به دست بیاورند می‌روند از آیاتی که متشابه هست آیاتی که صلاحیت دارد که با یک تفسیر خاص آن معنای مورد نظرشان تأویل برده بشود اینکه اینها خلاصه «بتتبع الحجج من القرآن بمشتبهات الاشیاء» آن قرآن را تأویل می‌کنند و اینها که ظاهراً اشاره به همین پیشفرضی هست که قبل دارند پیشفرضی که «عند الطمأنینة إلی الدنیا» پیشفرض هم که براساس دنیاطلبی اینها هست از اول چون به خدا آن اعتقاد راستین را ندارند که بخواهند حرف خدا را به کرسی بنشانند و محور حرف خدا باشد محور دنیاست، دنیا سبب شده یک نظریه‌ای انتخاب کنند می‌خواهند برای این نظریه از قرآن شاهد جور کنند برهان پیدا کنند. امثال اینها این می‌گوید «فاعطف أنت الرأی علی القرآن إذا قومک حرفوا الکلم عن مواضعه عند الاهواء الناهیة والآراء الطامحة ...» یک عبارت مفصلی هست که وارد شده. این مؤید این معنی هست. البته از جهت سندی روایت معتبر نیست ولی از جهت متنی مؤید این است که تأویل قرآن به رأی مفادش براساس رأی قبلی هست که انتخاب شده و آن مطلبی هم که در جلسه قبل می‌خواستیم بگوییم که این «فسر القرآن برأیه» در این مورد صدق نمی‌کند نه مانعی ندارد در واقع یا می‌آیند موارد متشابه را اینها اخذ

می‌کنند، متشابه یعنی مواردی که مجمل هست دو معنایی هست می‌آیند یک معنای خاصشان را براساس آن پیشفرضی که دارند یعنی آن پیشفرض سبب می‌شود که این معنای خاص از دو معنی انتخاب بشود یعنی تمام العلة برای انتخاب آن معنای خاص همان پیشفرض‌شان است والا منهای آن پیشفرض این قرآن مثلاً اجمال داشته به نظرشان یعنی اگر آن پیشفرض را کنار بگذارند از این آیه شریفه این معنی را استفاده نمی‌کردند یا مثلاً آیه‌ای که ظاهرش یک معنایی هست با آن پیشفرض از ظاهر عدول می‌کنند به یک معنای مخالف ظاهر. این هم تفسیر به وسیله آن پیشفرض است به وسیله آن رأی قبلی هست که انتخبا شده مانعی ندارد این را به این معنی، معنی کردن. این یک معنی که مراد «من فسر القرآن برأیه» یعنی رأی موجودش اول رأی را انتخاب کرده بعد قرآن به وسیله رأیی که انتخاب شده و موجود است این تفسیر می‌کند این معنی همین معنایی که شیخ مطرح فرمودند که نهی از اعتبارات ظنّی هست که بازگشت به قیاس و استحسان می‌کند که عرض کردیم مراد خصوص قیاس و استحسان نیست که آن اشکال پیش بیاید که این روایات یکسریش از زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) است و حتی در بعضی چیزهایش به عنوان حدیث قدسی نقل شده «قال الله تعالی من فسر ما آمن بی» جامع الاحادیث حدیث 496 در روایت رضوی که از جهت سندی هم معتبر هست «قال الله عزوجل ما آمن بی من فسر برأیه کلامی». ما آن تقریبی که آقای صدر ذکر می‌کنند آن تقریب ناتمام است که نمی‌دانم کلمه رأی در آن فضاها مراد یک معنای خاصی است نه همان معنای لغوی رأی را می‌گیریم معنای لغوی رأی می‌تواند معنای استنباطات و اجتهادات شخصی داشته باشد می‌گوید علتی هم که استنباطات ظنّی مرحوم شیخ تعبیر می‌کند همین شاید اضافه به رأی یعنی آن چیزی که در واقع نظر خودش است نه نظری که از قرآن استفاده شده. این هم یک معنی است. یک نکته دیگر را هم اینجا ضمیمه بکنم مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که رأی اصطلاح خاص دارد این را نمی‌دانم رأی مضاف به ضمیر هم آن اصطلاح خاص را داشته باشد یا نه؟ تقریبی که آقای صدر دارند یک اشکال دیگری که بر آن وارد هست منهای اینکه این روایات پیغمبر (صلی الله علیه و آله

و سلّم) هست آن این است که اگر اصطلاحی هم باشد مال الرأی است رأیه، رأی مضاف به ضمیر بگوییم آن هم یک اصطلاح خاصی داشته مراد از رأیه مثلاً قیاس است استحسان است امثال این آن خیلی روشن نیست آن تقریب، ولی اصل تقریبی که مرحوم شیخ دیگر وارد آن تقریبات نشدند و گفتند که این نهی از این است که با اعتبارات ظنّیه و امثال اینها که توضیحش در رسائل هم وارد شده. یک احتمال دیگری دارد که آن هم کاملاً احتمال بجایی هست که باز در کلام مرحوم شیخ وارد شده آن این است که این می‌خواهد بگوید کسی که حالا مرحوم شیخ تعبیر می‌کند که به ظهور بدوی کلام تمسک می‌کند من این طور نمی‌‌خواهم تعبیر کنم به ظهور بدوی کلام، می‌خواهم بگویم ولو ظهوری که با تأمل یک شخص به دست آمده باشد در مجموع قرائن به دست آمده باشد ولی به دلیل اینکه اینها کلام ائمه معصومین (علیهم السلام) معتبر نمی‌دانستند در واقع اشاره به این هست که در حجج و اماراتی که خودشان معتبر می‌دانستند بر آنها اقتصار می‌کردند به اماره مهمی که در تفسیر کلام دخالت دارد واقعاً حجیت دارد که کلام معصومین (علیهم السلام) هست به آنها مراجعه نمی‌کردند یعنی خلاصه نهی از استغناء از ائمه معصومین (علیهم السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر قرآن هست مفاد این روایات. مؤیدش هم دوتا روایت من یادداشت کردم یکی روایتی هست که در جامع الاحادیث جلد 1، رقم 556 در گفتگوهایی که امام رضا (علیه السلام) با اصحاب المقالات مناظراتی که داشتند من جمله کسی به نام علی بن محمد جهم هست که اما در پاسخ او یک تعبیری دارند «لا تؤول کتاب الله برأیک، فان الله یقول: وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» این تعلیلی که در روایت هست می‌گوید کتاب خدا را با رأی‌ات تأویل نکن چون تأویل را فقط خدا و راسخون در علم می‌دانند البته کلمه تأویل در آن به کار رفته تفسیر نیست ولی این تأیید می‌کند که به عنوان مؤید ذکر کردیم به جهت اینکه کلمه تفسیر در این نیست تأویل هست و هم اینکه در سندش قاسم بن محمد برمکی به کار رفته که من توثیقی برایش پیدا نکردم ترجمه هم در جایی ندیدم این طوری که همین طوری عجالتاً نگاه کردم خیلی روایتهای زیادی هم ندارد این یک روایت بود یک

روایت دیگر از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده در جامع الاحادیث نمی‌دانم کجاست ولی در بحار ج92، ص107 است «إیاک أن تفسر القرآن برأیک، حتی تفقهه عن العلماء، فانه رب تنزیل یشبه بکلام البشر، وهو کلام الله، وتأویله لا یشبه کلام البشر» که می‌گوید قرآن را تفسیر به رأی نکنید حتی «حتی تقفهه عن العلماء» باید مراجعه کنید به علماء و از علماء مطلب را بگیرید بدون مراجعه به علماء قرآن را تفسیر نکنید. البته این عبارت ممکن است شخص بگوید اصلاً می‌گوید که نه قبل از مراجعه به علماء اصلاً برای تفسیر قرآن باید حتماً از علماء مطلبی رسیده باشد یعنی دقیقاً همان معنایی که اخباری‌ها می‌گویند که تفسیر قرآن بدون ... البته مراد از علماء اهل بیت (علیهم السلام) هست ولی می‌گوید که بدون اینکه از علماء چیزی برای فهم قرآن هست حق تفسیر ندارید ولی این روایت سنداً سند معتبری ندارد از جهت سندی قابل اعتماد نیست و قابل حمل به این جهت هم هست که بدون مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) نه اینکه حتماً باید یک روایت خاصی از اهل بیت (علیهم السلام) می‌گوید تا مراجعه نکنید که از اهل بیت (علیهم السلام) آیا چیزی وارد شده نه تفقه تفسیر خاص ولو پرسش: راوی این حدیث با آن حسن بن جهم ... پاسخ: نه به آن ربطی ندارد ...

در مجموع روایتهای تفسیر قرآن به رأی، نهی از تفسیر قرآن به رأی اینکه ما بخواهیم از آن استفاده کنیم بر اینکه بدون روایتی که از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است نمی‌‌توانیم قرآن را تفسیر کنیم یک چنین ظهوری در این معنی ندارد. پرسش: ... پاسخ: بدون مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) نه اینکه بدون اینکه تفسیری از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده باشد دو بحث است یک بحث این است که اگر تفسیری وارد شد قبول کنید تفسیر وارد نشد نمی‌توانید به ظاهر عمل کنید این طور است اخباریها این طور می‌گویند ما می‌گوییم نه باید حتماً مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) کنید که اگر از اهل بیت (علیهم السلام) معنای خاصی در مورد روایات بود آن را مُحکَّم بدارید بر آن ظهور بدوی که قبل از مراجعه می‌فهمید این معنای دوم معنای درستی هست معنای صحیحی هم هست اصولیون هم همین طور می‌گویند و این روایات مفادش این است یعنی یکی از

احتمالات در مفادش این هست. روی هم رفته یک ترجیح خاصی برای یکی از این معناها مشکل هست حالا یک روایت جالبی اینجا هست روایتی هست که در کافی ج8 وارد شده در روضه کافی می‌گوید یک رساله‌ای امام صادق (علیه السلام) به اصحاب‌شان نوشته بودند و دستور داده بودند که این را در محل نمازخانه‌اش بگذارند و بعد از هر نماز به این مراجعه کنند این روایتی هست که دوتا سند دارد یک سندش منتهی می‌شود به ابن فضال عن حفض المؤذن عن ابی عبدالله (علیه السلام) که من حفض مؤذن را قرینه‌ای بر توثیقش پیدا نکردم روایت دیگرش محمد بن سنان عن اسماعیل بن جابر که در آن هست که محمد بن سنان بنابر تحقیق ثقه است اسماعیل بن جابر هم اسماعیل بن جابر حالا جعفی، خثعمی هر کدام تعبیر بکنید آن هم می‌شود توثیقش کرد. یک توضیح بدهم که اجمالاً ما یک اسماعیل الجعفی داریم که در اسناد زیاد به کار رفته یک رساله‌ای در مورد این نوشته‌ام آن اسماعیل جعفی این اسماعیل بن جابر نیست اسماعیل جعفی، اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی هست که از فقهاء بوده و روایاتش هم معمولاً فقهی هست روایتهای بخلاف این اسماعیل بن جابر حالا در مورد اینکه اصلاً این اسماعیل بن جابر جعفی هست یا خثعمی هست آن هم مورد حرف و حدیث هست ولی علی أی تقدیر اسماعیل جعفی مطلق مراد این اسماعیل بن جابر نیست ولی می‌شود این اسماعیل بن جابر را با اکثار روایت به نظرم صفوان و ابن ابی عمیر اینها از این اسماعیل بن جابر روایت دارند الان خصوصیاتش یادم نیست ولی در اینکه می‌شود توثیقش کرد بحثی نیست. این روایت در این روایت یک تعبیری دارد که ناظر به شاید هر سه این معانی که عرض کردیم هست می‌تواند هر سه معنی را استفاده کرد که هم با پیشفرض شما به قرآن مراجعه نکنید هم با رأی و قیاس مراجعه نکنید و هم استغناء نداشته باشید در تفسیر قرآن از مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام). هر سه در این روایت اشاره شده و بنابراین ما ممکن است اصلاً یک معنای جامعی برأیه به همه اینها هم ناظر باشد لازم نیست یک معنای خاصی از این معانی فهمیده بشود می‌شود این را ناظر به همه این معانی هم گرفت حالا عبارت این هست «واعلموا أنه لیس من علم الله ولا من أمره أن یأخذ

أحد من خلق الله فی دینه بهوی ولا رأی ولا مقائیس قد أنزل الله القرآن و جعل فیه تبیان کل شئ و جعل للقرآن و لتعلم القرآن أهلا لا یسع أهل علم القرآن» این در واقع اصلش اشاره به این هست که ائمه (علیهم السلام) در فهم قرآن به قیاس و این طور چیزها نمی‌توانند مراجعه کنند ولی از این مطلب استفاده می‌شود که خب دیگران هم به طریق اولی نباید این کارها را بکنند می‌گوید «لا یسع أهل علم القرآن الذین آتاهم الله علمه أن یأخذوا فیه بهوی لا رأی و لا مقائیس» آن پیشفرضهایی که شخص دارد و رأی و مقایس هم که همان معنای، ... خود قیاس است به وسیله قیاس رأی که در مقابل قیاس قرار می‌گیرد استحساناتی هست که بر پایه مشابهت و اینها نیست که استحسان و مصالح مرسله و اینها، اینها یک موقعی رأی به معنای جامعی هست که قیاس را هم دربرمی‌گیرد گاهی اوقات رأی در مقابل قیاس هست که معنای خاصی هست که مراد خصوص استحسان و مصالح مرسله‌ای هست که براساس مشابهت‌ها نیست. حالا ذیل می‌گوید «فاولئک الذین یرغبون عن سؤال أهل الذکر و الذین آتاهم الله علم القرآن و وضعه عندهم و أمر بسؤالهم و أولئک الذین یأخذون بأهوائهم و آرائهم و مقائیسهم ...» که نهی شده از اینکه بدون مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) به تفسیر کتاب پرداخته بشود.

خب ماحصل عرض ما این هست که از مجموع روایاتی که ما داریم این مطلب استفاده نمی‌شود که شما اگر مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) کردید روایتی پیدا نکردید در تفسیر کتاب به ظاهر کتاب عمل نکنید حالا اگر کسی این روایات را، روایاتی که گفتیم احتمال داد که مراد از این روایات نهی از سیره عقلاء باشد آن سیره عقلائی که در قبول ظواهر هست با این روایات می‌خواهد نهی کند این احتمال را بدهد این دوتا پاسخ دیگر در کلام آقای صدر در این مورد وجود دارد یک پاسخ این هست که در واقع تناسب بین رادع و مردوع باید وجود داشته باشد سیره عقلاء سیره قویی هست با این ظواهری که این شکلی هست این ظواهری که تازه آن هم احتمال این معنی کردن در موردش هست کافی نیست برای ردع بنابراین ولو بدواً ما احتمال می‌دهیم با توجه به این نکته دیگر بقاءً این احتمال منتفی می‌شود این یک مطلب است یک مطلب دوم اینکه سیره متشرعه در اینجا

وجود دارد این سیره متشرعه کشف می‌کند که اصلاً این معنی را نفهمیدند بحث ردع نیست در سیره متشرعه اصلاً سیره متشرعه کاشف از این هست که متشرعه برداشت‌شان از شریعت حجیت ظواهر کتاب بوده و این مطلب هم یادم نمی‌آید در کلمات قدماء هیچ عبارت خاصی که شاهد به این باشد که نمی‌شود به قرآن تمسک کرد بدون روایت و امثال اینها این قدیمی‌ترین عبارتی که می‌شود از آن این مطلب برداشت بشود آن عبارتی هست که در تفسیر مجمع البیان وارد شده که کأنّ می‌گوید از ائمه (علیهم السلام) وارد شده که فی الاثر الصحیح و النص الصریح باید تفسیر انجام بشود. ولی خود مرحوم طبرسی هم در مجمع البیان این سبکی نیست مشی‌اش این پیداست که خود همین عبارت را این طوری نفهمیده که اگر شما مراجعه کردید به روایت، روایتی نبود دیگر نمی‌توانید تفسیر کنید این نهی از استغناء از مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) و اینها فهمیده. من عبارتی از قدماء ندیدم و همین سیره متشرعه که آقای صدر می‌فرمایند ظاهراً همین طور هست که ایشان می‌فرمایند ولی حالا اگر کسی باز هم احتمال برایش وجود داشته باشد که سیره متشرعه را مثلاً نپذیرفت و سیره عقلاء را هم احتمال ردعش را مطرح کرد آقای صدر می‌فرمایند که استصحاب بقای امضاء، چون این روایات در اول شریعت که نبودند این روایات به هر حال بعد وارد شده اول شریعت شارع که ردع نکرده بوده امضاء کرده بوده عمل به کتاب را. ما نمی‌دانیم بعداً ردعی حاصل شده یا حاصل نشده استصحاب عدم ردع تعبیر کنید استصحاب بقای امضاء تعبیر کنید هر چی از اینها تعبیر کنید آنها کافی هست. البته یک إن قلت و قلت‌هایی در این استصحاب هست استصحاب شبهه حکمیه هست که آیا در شبهات حکمیه می‌شود به استصحاب عمل کرد نمی‌شود به استصحاب عمل کرد؟ این بحثها هم در موردش وجود دارد که آقای صدر استصحاب در شبهات حکمیه جاری می‌داند بنابراین اینجاها مشکلی از این طور چیزها قائل نیست این است که این استصحاب را مشکل هست ... حالا این إن قلت و قلت‌هایی دارد من نمی‌‌خواهم وارد آن بحث بشوم حالا آیا می‌شود استصحاب در اینجاها تمام دانست یا نمی‌شود تمام دانست یک بحثهایی وجود دارد.

پرسش: ... پاسخ: ... اینکه شبهه حکمیه یکی دوتا بیان هست بعضی از بیاناتش اینجا می‌آید. شبهه حکمیه به آن معنی نیست استصحاب در واقع موضوعی ما داریم می‌کنیم استصحاب بقای امضاء، استصحاب بقای امضاء هست یا استصحاب بقای عدم ردع هست شبهه موضوع نیست تقریبی آقای خوئی دارند که در باب عدم قبول استصحاب حکمیه آن تقریب ظاهراً اینجاها نمی‌آید. که نمی‌دانم تعارض بین جعل و مجعول هست و اینها، استصحاب بقای جعل با استصحاب عدم جعل زائد اینها با همدیگر تعارض ... استصحاب بقای مجعول با استصحاب عدم جعل زائد با همدیگر تعارض می‌کنند آن نمی‌آید ولی یک تقریبی که حاج آقا در این طور موارد دارند که آن استصحابی که شرع حجت کرده استصحاب قبل الفحص است و این در اینجا حتماً فحص می‌خواهد این موردی هست که فحص می‌خواهد و برای اثبات این مطلب ادله استصحاب کافی نیست. آن تام است حالا من نمی‌خواهم اینها یک بحثهای جدی دارد که چرا آنها می‌آیند چرا نمی‌آیند؟ چون دیگر خیلی علی الفرض و علی الفرض است به آنها نمی‌پردازیم.

ما حصل بحث ما تا اینجا این هست که از این ادله نمی‌شود اثبات کرد که ظواهر کتاب حجت نیست ولی من یک تقریب دیگری به نظرم می‌رسد که به نظرم از تقریبات دیگری که آقایان ذکر کردند قوی‌تر باشد البته آن هم خودش پاسخ دارد می‌ماند برای جلسه بعد مطرح می‌کنیم.

پرسش: حاج آقا استصحاب حکمی را قبول دارند یا نه؟ پاسخ: قبول ندارند.

پرسش: علاوه بر آن یک اشکال دیگر هم در اینجا هست دیگر از طرف حاج آقا که اگر ... اشکال استصحاب حکمی اشکال کردید دیگر یا ... پاسخ: نه اصلاً تقریب اشکال ایشان، می‌خواهم بگویم اشکالی که در استصحاب حکمیه هست اینجا استصحاب حکمیه نیست ولی عین همان اشکال، اشکالی که آقای خوئی به استصحاب حکمیه دارند آن اشکال اینجا نمی‌آید ولی اشکالی که حاج آقا دارند که در واقع این روایت، اجمالش این است که حالا خودش تفصیلات خیلی محکمی دارد ولی اجمالش این هست که آن استصحابی که ادله شرعیه بر اعتبارش حکم می‌کند استصحابی هست که قبل از فحص هم اعتبار دارد. پرسش: یعنی جاهایی

این استصحاب حجت شده که فحص لازم نیست ... شبهات موضوعیه ... پاسخ: شبهات موضوعیه و بعد این موضوعی‌های این شکلی اینها هم اصطلاحاً‌موضوعیه هست ولی موضوعیه‌ای هست رفع جعلش به عهده شارع است اینجاها فحص لازم است.

پرسش: وجه‌اش این است که اینجا قدر متیقن در مقام تخاطب زدیم که حاج آقا این طوری می‌فرمایند ... پاسخ: نه ربطی اصلاً به قدر متیقن در مقام تخاطب و اینها ربطی ندارد حالا آن بحثهای خیلی مهمی دارد که در جای خودش ... چون خیلی علی الفرض علی الفرض علی الفرض است اگر ما قبول کنیم که نمی‌دانم کسی با وجود این روایات این شکلی هنوز هم احتمال ردع می‌دهد و امثال اینها دیگر وارد آن بحثها یک موقعی بحث وابسته به این شد من حالا یک توضیح بیشتری خواهم داد.

پرسش: در مورد محمد بن اسماعیل نیشابوری در صدر اسناد کافی این وجه وثاقت این شخص چی هست؟ ... پاسخ: اکثار روایت کلینی است. پرسش: اگر ایشان طریق باشد بر کتاب مرحوم فضل بن شاذان ... پاسخ: طریق هم باشد به نظر ما اعتبار دارد پرسش: تشریفاتی است دیگر ... پاسخ: نه تشریفاتی به آن معنی نیست. پرسش: بعد مثلاً مرحوم کلینی نسخه‌شناسی کرده نسخه را تشخیص داده که ... پاسخ: ما این طور قائل نیستیم و آن بحثهای نسخه‌‌شناسی و اینها را هم قبول نداریم. ربطی به نسخه و اینها ندارد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»